

زیست‌نامه‌ی خودنوشت شاعر علی اکبر کنی پور (مستی) گوشه‌یی از گذشته

نداشته و ندارم و تا این زمان به قول حضرت نظامی:
مرا ساقی از وعده‌یی ایزدی ست
صبح از خرابی، می از بی خودی ست
و گرنه به یزدان که تا بوده‌ام
به می دامن لب نیالوده‌ام
در جوانی دوبار به مکه‌ی معظمه مشرف شدم و ره‌آورد آن دو
سفر چند شعر است که در کتاب‌های غزالی‌ی خورشید و برگریز
چاپ شده است.

تا توانسته‌ام گرد هزل و هجو نگشته‌ام و اگر نادریشی بعضی
از ژاژخایان نبود، آن چند بیت شکواییه و درد دل را هم نمی‌گفتم. اگر
تعریفی کرده‌ام، از مقام فاضل و فضیلت و سخن‌سنج و سخندان بوده
است و اگر چامه‌یی در این زمینه آراسته‌ام، ممدوح، یا شاعر و یا ادیب
و یا جوانمرد بوده است. ایران و ایرانی را می‌پرستم و به ذره ذره‌ی
این خاک مینوسرشت عشق می‌ورزم. هرگز به ترک دیار دل نداده و
نمی‌دهم و اگر روزی مجبورم کنند که از این کشور بیرون روم،
بی‌هیچ گزاف‌گویی آن روز زنده نخواهم ماند.

خاک‌پای خواجه‌ی شیرازی و شیخ اجل سعدی و حکمای
بزرگوار: فردوسی، نظامی، مولانا جلال‌الدین محمد بلخی رومی
هستم و در شعر از دو سخنور بزرگ و نامی جهانی حافظ و سعدی
پیروی می‌کنم. (البته گوشه‌ی چشمی هم به سبک صفاهانی دارم)
مدت پنجاه سال از محضر استادانی گران‌قدر چون استاد
بدیع‌الزمان فروزانفر، دکتر سیدحسین سادات ناصری، مولانا صغیر
اصفهان‌ی، مهدی اخوان ثالث، سید محمود فرخ خراسانی، حسین
خدیو جم استفاده کرده‌ام و هم‌چنین با دوستان اهل ادب مانند قدسی
مشهدی، محمد دهبیم، مهرداد اوستا، مشفق کاشانی، صفا لاهوتی،
عبدالصمد حقیقت، خلیل سامانی، عباس فرات، محمدعلی فتی،
خاتمی نوری علی بن ولی، ادیب کسروی، پرتو بیضایی، ذکایی
بیضایی، جواهری وجدی، محمدباقر صدرا، ابوالحسن ورزی، استاد
پارسا توبسراکائی، استاد خلیلی، دکتر مهدی حمیدی شیرازی، دکتر
مزارعی، سعید نیاز کرمانی، دکتر ناظرزاه کرمانی، عبدالرفیع حقیقت،
مصطفی کیانی و ده‌ها سخندان و شاعر و اهل دل دیگر جلسات ادبی
داشته و هنوز هم از لطف چند نفری که مانده‌اند، برخوردارم.

مدت چهل و پنج سال در مجلس درس استاد علامه، دانشمند
گران‌مایه، فاضل ارجمند، منتقد یگانه شادروان محمدعلی ناصح
رئیس انجمن ادبی ایران تلمذ کرده و افتخار شاگردی آن فقیذ سعید
را داشته‌ام. و سالیان دراز نیز از محضر زنده‌یاد استاد محمدعلی
تجاتی کسب فیض کرده و تا امروز هم هنوز هفته‌ای ولو چند دقیقه
از الطاف فاضل ارجمند استاد دکتر خلیل خطیب رهبر کسب راهنمایی
و ارشاد می‌کنم [حافظ: عکس استاد محمدعلی ناصح و استاد دکتر
خطیب رهبر در صفحه‌ی ۹ این شماره چاپ شده است] هیچ آرزویی
جز سربلندی ایران و ایرانی ندارم و برای تمام مردم دنیا از هر دین و
مذهبی که باشند آرزوی خوشبختی و بهروزی دارم.

از خداوند بزرگ شادی روان در گذشتگان و سلامتی و شادکامی
باقی ماندگان را دارم.

ره سپردیم به پای مژه تا ملک جنون
برو ای عقل که همراهی ما کار تو نیست

«مستی»
با سلام، بی‌آن که بخواهم و یا دخالتی داشته باشم، در بیستمین
روز از مردادماه سال ۱۳۰۲ خورشیدی در خانواده‌یی مذهبی در تهران
بازار آهنگران به دنیا آمدم. طبق معمول همه‌ی مردم دنیا بنا به میل
و اراده‌ی پدر و مادر و شاید هم بعضی از اطرافیان، نامم را «میرزا
علی اکبرخان» گزاردند. (حالا چه‌گونه طفل شش روزه ره صد ساله
را پیموده و میرزا شده است، بماند) بعدها طبق قانونی که از مجلس
شورای ملی گذشت، کلمات میرزا و خان از اول و آخر اسم صاحب
ورقه (یعنی من) حذف شد و همان «علی اکبر» باقی ماند و چون
پدرم رحمت الله علیه نوه‌ی مرحوم آیت‌الله العظمی «حاج ملا علی
کنی» بود، نام خانوادگی‌ام کنی پور رقم زده شد.

به روایت مادرم رحمت‌الله علیها وقتی هجده ماهه شدم، پدرم از
دنیا رفت. خدایش بیامرزد، کاش بیست و هشت ماه زودتر می‌رفت که
مرا به این همه دردسر در این خراب‌آباد دنیا دچار نمی‌کرد. در هفت
سالگی به مدرسه‌ام فرستادند و در دبستان مولوی واقع در کوچه‌ی
آب‌انبار معیر محله‌ی سیدنصرالدین خیابان خیام تهران با زنده‌یاد
مرتضی حنانه موسیقی‌دان بزرگ (البته بعدها) و آقایان جواد
لشگری، هنرمند موسیقی فعلی ایران و مصطفی کردی که او هم از
سرآمدان هنر موسیقی شد و آقا سیداحمد شمس، روی یک نیمکت
نشستم. سه سال بعد در همان محله در دبستان ثریا اول بازارچه‌ی
دروازه نو با شادروان جلال‌آل احمد هم‌کلاس و هم‌میز شدم و این
هم کلاسی بعدها به دوستی بدل شد که تا سفر مکه در سال‌های بعد
از چهل و بعد از آن هم ادامه یافت.

به سبب بی‌پدری، از آغاز نوجوانی و جوانی ضمن تحصیل علم
تحصیل معاش هم می‌کردم و سال‌ها تصحیح مجله، روزنامه و
کتاب، کار شبانه‌ام بود. بیش از سی سال کارمند دولت بودم و
هم‌اکنون هم در سن هشتاد و چهار سالگی روزانه بیش از ده ساعت
(البته در منزل) در همین زمینه‌ی نقد شعر و تصحیح کتاب کار
می‌کنم. چاره‌یی نیست در هر صورت باید هزینه‌ی سنگین معاش
خود و خانواده را تامین کرد.

از راه شاعری و شعر نه نان خورده‌ام و نه نان به کسی قرض
داده‌ام. نه برای خوش‌آمدگویی مقامی قلم به‌دست گرفته‌ام و نه به
بوی سودجویی و بهره‌یابی چامه‌سرایی کرده‌ام. هیچ‌گونه آلودگی